

دو فصلنامه علمی کتاب قیم
سال نهم (۱۳۹۸)، شماره بیست و یکم

اصول تفسیری مستفاد از روایات قرآنی اهل بیت (علیهم السلام) در اصول کافی

مهدیه عقیقی^۱

نصرت نیل ساز^۲

نهله غروی نایینی^۳

چکیده

اهل بیت (ع)، مفسران واقعی کلام وحی هستند و روایات ایشان الگویی برای آموزش شیوه صحیح تفسیر قرآن و استخراج اصول تفسیری است. از آنجاکه تفسیر همه آیات قرآن از سوی معصومان در دست نیست، الگو گرفتن از مبانی و اصول تفسیری معصومان، امری ضروری است. از ۳۷۸۶ روایتی که کلینی در اصول کافی گرد آورده، ۶۷۸ روایت، قرآنی‌اند و در برخی از آنها تفسیر آیات و واژگان قرآن آمده است. در پژوهش حاضر با بررسی روایات تفسیری به روش تحلیلی-توصیفی، اصول تفسیر در تقسیمی دوگانه، به اصول تفسیری مبنایی (امکان فهم قرآن برای همگان، اعتبار عقل در حوزه فهم قرآن، وجود لایه‌ها و بطون در قرآن) و اصول تفسیری روشی (توجه به قرآن به عنوان منبع تفسیر قرآن، توجه به جایگاه پیامبر اکرم (ص)، توجه به مفاهیم عرفی و مسائل زبانی، تعمیم آیه، در نظر گرفتن سطح فهم مخاطب) تقسیم شده است. واژگان کلیدی: اصول تفسیری، روایات قرآنی، اصول کافی، اصول مبنایی، اصول روشی.

۱. مربی دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)، رشته علوم قرآن و حدیث / asghrasy@gmail.com

۲. دانشیار دانشگاه تربیت مدرس، رشته علوم قرآن و حدیث / nilsaz@modares.ac.ir

۳. استاد دانشگاه تربیت مدرس، رشته علوم قرآن و حدیث / naieeni-n@modares.ac.ir

۱- طرح مسأله

بر اساس حدیث ثقلین، پیامبر اکرم (ص) بر تمسک به قرآن و عترت سفارش اکید فرموده و هدایت امت اسلام را منوط به التزام به این دو ثقل گران بها اعلام کرده‌اند. همچنین بر اساس روایات متعدد، یکی از شئون ائمه اطهار (ع) تبیین آیات الهی است و آن بزرگواران، اصیل‌ترین مرجع برای دست‌یابی به فهم معارف قرآنی هستند (ر.ک. کلینی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۲۱۳).

روایات تفسیری اهل بیت (ع) علاوه بر اینکه تفسیر و مراد آیات قرآن را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد، الگوی مناسبی برای استنباط و تبیین معارف قرآن است و شیوه صحیح تفسیر را آموزش می‌دهد. در واقع، معصومان (ع) با بیان تفسیر برخی از آیات، ابزار مناسب در تفسیر قرآن و همچنین اصولی را که مفسر در تفسیر باید لحاظ کند، به مخاطبان ارائه کرده‌اند؛ بنابراین به حق می‌توان گفت که نقش اهل بیت (ع) در تفسیر قرآن، تربیتی- آموزشی است، چنانکه علامه طباطبایی نیز روایات اهل بیت را راهنمای کشف مقاصد قرآن دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۸۷). این‌گونه روایات تفسیری در تفاسیر روایی کهن موجود است. اصحاب ائمه (ع) از همان ابتدا به حفظ این میراث گران‌بهای تفسیری اهتمام ورزیده و روایات را در مجموعه‌های مختلف گردآوری کرده‌اند؛ اما مهم‌ترین منابع تفاسیر روایی اهل بیت، یعنی تفسیر علی بن ابراهیم قمی (د. قرن ۳ق)، تفسیر فرات کوفی (د. ۳۰۷ق) و تفسیر عیاشی (د. ۳۲۰ق) همه در قرن چهارم پدیدار شده‌اند. باین‌حال، این تفاسیر دربرگیرنده همه آموزه‌های تفسیری معصومان نیستند و برای دست‌یابی به مجموعه کامل این روایات باید به همه آثار شیعه در سده‌های نخستین رجوع کرد. چنانکه بحرانی و حویزی در دو تفسیر روایی متأخر شیعی، البرهان و نور الثقلین، صرفاً به تفاسیر روایی اکتفا نکرده و از منابع گونه‌گونی چون کتاب‌های شیخ صدوق نظیر امالی، اعتقادات الامامیه، عیون اخبار الرضا، علل الشرایع، خصال و ثواب الاعمال و عقاب الاعمال و نیز آثار مختلف شیخ طوسی مانند الاستبصار، امالی، الغیبه و همچنین کتاب‌های متعدد دیگر استفاده کرده‌اند (معرفت، ۱۴۱۶، ص ۲۱۰).

یکی از مهم‌ترین و معتبرترین منابع گنجینه گران‌بهای تفسیر اهل بیت، کتاب کافی اثر ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی (د. ۳۲۹ق) است. کلینی در اصول، روایات پرشماری را که به نحوی با آیات قرآن پیوند دارد آورده و در باب‌های گونه‌گون سامان داده است. با توجه به اعتبار ویژه این اثر نزد عالمان شیعه در همه قرون و اعصار، می‌توان به مثابه منبعی ارزشمند برای استخراج اصول و قواعد تفسیر معصومان از آن بهره برد.

پیش‌ازاین در دو اثر به این مهم پرداخته شده است: مقاله «تحلیلی از جایگاه قرآن‌شناسی اهل بیت در روایات کلینی» از سید محمدعلی ایازی (حدیث‌پژوهی، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۸ ش) که تنها در بخش کوتاهی اشاره به اصول تفسیری برگرفته از روایات اهل بیت در اصول کافی اشاره کرده است و پیشنهاد پژوهش پیرامون این موضوع را داده است. همچنین در پایان‌نامه «اصول تفسیر برگرفته از روایات اهل بیت علیهم‌السلام» از زهره اخوان مقدم (رساله دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۰ ش) نیز به‌طور گسترده روایات اهل بیت بررسی شده است.

در پژوهش حاضر با محور قرار دادن روایات اصول کافی که دربردارنده موضوعات مختلف در باب‌های جداگانه است، سعی بر آن است که نمونه‌های جدیدی برای اصول معرفی شده بیان شود. با بررسی و مطالعه دقیق همه روایات اصول کافی به روش کتابخانه‌ای، ۶۷۸ روایت مشتمل بر آیات قرآن، جمع‌آوری و با روش تحلیلی-توصیفی، اصول تفسیری اهل بیت (ع) استخراج شده است.

۲- اصول تفسیری مستفاد از روایات اصول کافی

اصول کافی دربردارنده ۳۷۸۶ روایت است که ۶۷۸ روایت آن قرآنی‌اند. با گونه‌شناسی این بخش از روایات می‌توان آن‌ها را در سه دسته روایات تفسیری، روایات استشهادی (روایاتی که در آن‌ها به آیات قرآن استناد شده) و روایات علوم قرآنی گنجانند. مفسران برای تفسیر صحیح قرآن باید به احکام و اموری تمسک جویند که رعایت آن‌ها تفسیر صحیحی را سامان می‌دهد؛ از این احکام با اصطلاح «اصول تفسیری» یاد می‌کنند (رجبی، ۱۳۷۹، ص ۵۹). این اصول نزد مفسران، مسلم و پذیرفته‌شده‌اند و پایه‌های فکری مفسر در جریان تفسیر همواره بدان نظر دارد (مؤدب، ۱۳۸۸، ص ۳۲).

اصول تفسیری در پژوهش حاضر همان احکام کلی و باورهای پذیرفته‌شده توسط مفسر است که برای فهم دقیق معانی و تفسیر آیات به آن نیاز دارد. بر این اساس اصول تفسیری مستفاد از روایات اصول کافی را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود:

الف. اصول مبنایی: آن دسته از اصول تفسیری که دیدگاه مفسر نسبت به قرآن را نشان می‌دهد. این مبانی، روشی را که مفسر در تبیین آیات به کار می‌گیرد تعیین می‌کند و با آن پیوندی تام دارد. مثلاً اگر مفسر اعتقاد داشته باشد که فهم قرآن مختص افرادی خاص مانند معصومان است تنها روش او برای تفسیر، استفاده از روایات معصومان است.

ب. اصول روشی: آن دسته از اصول تفسیری که ناظر بر فضای آیات هستند؛ به عبارت دیگر مفسر برای فهم معانی آیات قرآن به ابزارهایی نیاز دارد که او را در انتخاب روش صحیح تفسیر یاری می‌کنند مانند توجه به قرآن به عنوان منبع تفسیر، توجه به ادبیات عرب در تفسیر آیات قرآن و غیره.

به طور کلی منظور از اصول مبنایی همان مبانی تفسیر و اصول روشی همان اصول و قواعد تفسیری است (اخوان مقدم، ۱۳۹۰، ص ۲۰). هر یک از این دو دسته دارای مواردی است که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد.

۲-۱- اصول مبنایی مستفاد از روایات اهل بیت

مفسر و یا هرکسی که به دنبال فهم معانی قرآن باشد، قبل از ورود به آیات، باید موضع خود را در مقابل برخی مسائل اساسی مشخص کند.

«مبنا» در لغت به معنای اساس، بنیاد و بنیان یک شیء است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۰۲). بنابراین، مبانی در هر علم، پایه‌ها و بسترها و ساحت‌های زیرین آن علم محسوب می‌شود. در تفسیر قرآن نیز باورها و اصول پذیرفته شده و مسلم مفسر هستند که در فرآیند تفسیر ایفای نقش می‌کنند و پذیرش اثباتی یا نفی آن‌ها سبب رویکردی خاص در تفسیر می‌شود (مؤدب، ۱۳۸۸، ص ۲۸). اینک این‌گونه اصول در پرتو کلام اهل بیت (ع) بررسی می‌شود.

۲-۱-۱- اصل امکان فهم قرآن برای همگان

قرآن یک متن صامت و ناگویا نیست که مخاطب آشنا به زبان عربی هیچ نوع فهم و برداشتی از آن نداشته باشد، بلکه مخاطبان اولیه عصر پیامبر اکرم (ص) با شنیدن همین قرآن و فهم آن عکس‌العمل نشان می‌دادند، برخی ایمان می‌آوردند و برخی دیگر، آموزه‌ها و معارف آن را معارض با منافع خود تلقی کرده و به مبارزه با آن برمی‌خاستند. علاوه بر این، لازمه تحدی و دعوت مخالفان به هم‌وردی، فهم قرآن توسط آنان است.

در اصول کافی، از دو روایت می‌توان «اصل امکان فهم قرآن برای همگان» را اثبات نمود. در این‌گونه روایات، معصومان (ع) با طرح سؤال «آیا این آیه را نخوانده‌ای؟» یا «مگر این آیه را نشنیده‌ای؟» (ر.ک. کلینی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۱) و امثال آن، در دسترس بودن و قابل فهم بودن قرآن برای همگان را نشان داده‌اند.

برای نمونه در روایتی (همان، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۳) آمده است که عبدالله بن ابی یعفر از امام صادق (ع) درباره گروهی از مردم که از امام (ع) پیروی نمی‌کنند ولی دارای صفاتی همچون راست‌گویی و امانت‌داری هستند، درحالی‌که بسیاری از پیروان حضرت دارای چنین صفاتی نیستند، پرسید. حضرت در پاسخ او چنین فرمودند: «نَعَمْ، لَأَ دِينَ لَأَوْلِيكَ، وَ لَأَ عَتَبَ عَلَى هَؤُلَاءِ». سپس امام می‌فرماید: «أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» و با اشاره به آیه ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱ (بقره: ۲/ ۲۵۷) توضیح می‌دهند که خداوند آن‌ها را به خاطر پیروی از امام عادل، از ظلمت گناهان به نور توبه و آمرزش می‌برد (برای دیدن نمونه دیگر نک: همان، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۳).

در روایت دیگری، هنگامی‌که از امام صادق (ع) درباره سخن گفتن حضرت عیسی (ع) در گهواره سؤال می‌شود، حضرت با عبارت «أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ»، سؤال‌کننده را به آیات ۳۰ و ۳۱ سوره مریم ارجاع داده و موضوع را برای او توضیح می‌دهند (ر.ک. همان، ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۱). در واقع حضرت با ارجاع دادن ابن ابی یعفر به قرآن و پاسخ دادن سؤال او به وسیله آیه قرآن، قابل فهم بودن قرآن را نشان می‌دهند زیرا باید توجه داشت که فهم قرآن دارای مراتبی است که مرحله‌ای از آن در اختیار معصومان (ع) است؛ بنابراین تفسیر قرآن مختص به اهل بیت (ع) نیست بلکه امری ممکن و جایز است همان‌گونه که تاکنون تفاسیر زیادی نگاشته شده‌اند. استناد کردن به روایات نهی از تفسیر به رأی، دلیلی صحیح بر عدم فهم و جواز تفسیر نیست (ر.ک. مؤدب، ۱۳۸۸، ص ۱۰۰) همان‌گونه که مفسران برجسته شیعه و سنی از دیرباز این‌گونه روایات را دلیلی بر عدم جواز تفسیر ندانسته‌اند.

در کنار چنین روایاتی، روایات امر به تمسک به قرآن، جایگاه قرآن در حاکمیت، لزوم عرضه روایات بر قرآن و... بر امکان فهم قرآن توسط غیرمعصومین دلالت دارند اما مفسر باید شرایط علمی و روحی ویژه‌ای داشته باشد تا در ورطه تفسیر به رأی گرفتار نشود (ر.ک. قاضی‌زاده و مقیمی‌نژاد داورانی، ۱۳۹۰، ص ۲۴۷).

بنابراین قرآن در اختیار همه افراد است و می‌تواند برای حل مسائل خود از آن کمک بطلبند. اگر فهم قرآن مختص افراد خاصی مانند معصومان (ع) بود، ارجاع دادن اصحاب به قرآن معنا نداشت.

۱. مگر قول خدای عز و جل را نمی‌شنوی؟ «خدا ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند و از ظلمات به نورشان می‌برد».

۲-۱-۲- اصل اعتبار عقل در حوزه فهم قرآن

بعد از قرآن و روایات، عقل از مهم‌ترین منابع تفسیر قرآن به شمار می‌آید (خویی، بی‌تا، ص ۱۳). در بسیاری از آیات قرآن بر تعقل و خردورزی تأکید فراوان شده است (بقره: ۲/ ۴۴، ۷۶، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۱۹، ۲۴۲، ۲۶۶؛ مائده: ۵/ ۵۸، ۱۰۳؛ انعام: ۶/ ۳۲، ۱۵۱؛ اعراف: ۷/ ۱۶۹، ۱۷۶؛ قصص: ۲۸/ ۶۰؛ یس: ۳۶/ ۶۸؛ حدید: ۵۷/ ۱۷) چنانکه در پایان برخی از آیات درباره آفرینش، دنیا، آخرت و غیره، عبارت‌های «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» و «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» به کار رفته است که نقش عقل در شناخت خداوند و آفریده‌هایش و هدایت را نشان می‌دهد.

بنابراین عقل همواره معیار فهم اصول کلی معارف و تمییز حق از باطل و سنجش خیر و شر بوده است. چنانکه مفسران بزرگی نظیر شیخ طوسی و طبرسی به پیروی از معصومان (ع) در مقدمه تفسیر خود، بر احتجاجات عقلی و نقش عقل در عرضه مفاهیم برخاسته از آیات قرآن تأکید کرده‌اند (ر.ک. طوسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶).

در روایات مورد بررسی، چهار روایت یافت می‌شود که در آنها ائمه برای تفسیر و تبیین آیات قرآن از استدلال‌های عقلی استفاده کرده‌اند (ر.ک. کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۱۱؛ ص ۲۶۵، ح ۲؛ ص ۳۱۷، ح ۱۰). این روایات دربردارنده موضوعاتی درباره خداوند مانند رؤیت او و صفات او هستند که می‌توان از آنها اعتبار عقل در تفسیر قرآن را نتیجه گرفت.

برای نمونه (همان، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۶) امام صادق (ع) درباره آیه «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ»^۱ (زخرف: ۴۳/ ۵۵)، پس از بیان تفسیر آن با استفاده از سایر آیات، برای توضیح تفاوت «خشم خداوند» با «خشم انسان‌ها» استدلالی عقلی آورده و می‌فرمایند: «... وَ لَوْ كَانَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ الْأَسْفُ وَالضَّجْرُ - وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَهُمَا وَ أَنْشَأَهُمَا - لَجَازَ لِقَائِلِ هَذَا أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْخَالِقَ يَبِيدُ يَوْمًا مَا؛ لِأَنَّهُ إِذَا دَخَلَ الْغَضَبُ وَالضَّجْرُ، دَخَلَ التَّغْيِيرُ، وَ إِذَا دَخَلَ التَّغْيِيرُ لَمْ يُمْنِ عَلَيْهِ الْإِبَادَةُ، ثُمَّ لَمْ يَعْرِفِ الْمُكُونُ مِنَ الْمُكُونِ، وَ لَا الْقَادِرُ مِنَ الْمَقْدُورِ عَلَيْهِ، وَ لَا الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ هَذَا الْقَوْلِ عُلُوًّا كَبِيرًا؛ بَلْ هُوَ الْخَالِقُ لِلْأَشْيَاءِ لَا لِحَاجَةٍ، فَإِذَا كَانَ لَا لِحَاجَةَ، اسْتَحَالَ الْحَدُّ وَ الْكَيْفُ فِيهِ، فَافْهَمِ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى»^۲. در ادامه روایت، حضرت می‌فرماید: خداوند اولیائی برای خویش آفریده است

۱. چون ما را به خشم آوردند از ایشان انتقام گرفتیم.

۲. اگر بنا باشد که افسوس و دلتنگی دامن خدا را هم بگیرد در صورتی که خود او خالق و پدیدآورنده آن‌هاست، روا باشد که کسی بگوید روزی شود که خدای خالق نابود گردد، زیرا اگر خشم و دلتنگی بر او درآید دگرگونی عارضش

که آن‌ها راضی می‌شوند و خشمگین می‌شوند، ... خداوند رضای آن‌ها را رضای خود و سخط و خشم آن‌ها را سخط خود قرار داده است. زیرا خداوند ایشان را داعیان به سوی خودش قرار داده است و دلایل و نشانه‌هایی بر وجود خدایند. آنگاه در تأیید کلام خود به دو آیه (نساء: ۴/ ۸۰؛ فتح: ۱۰/ ۲۹) استناد می‌کنند. اما نکته بسیار مهم در عبارت پایانی این روایت نهفته است که آشکارا بر نقش تعلیمی روایات اهل بیت در تفسیر دلالت دارد. امام در این حدیث می‌فرماید «فَكُلُّ هَذَا وَ شِبْهُهُ عَلَى مَا ذَكَرْتُ لَكَ» یعنی آنچه در تفسیر این آیه گفته‌ام قاعده‌ای کلی برای تمام آیات مشابه در باب توحید و صفات الهی است و همه باید به همین منوال تفسیر شوند. در روایت فوق، امام صادق (ع) با کنار هم چیدن چند حکم عقلی، خدا را برتر از هرگونه تفکر پست و محدود معرفی می‌کنند، زیرا هر عقل سلیمی توجه کند، خواهد فهمید که خالق یک موجود باید با آن مخلوق تفاوت داشته باشد و برتر از آن باشد؛ بنابراین افسوس خداوند که در آیه ذکر شده، مانند افسوس ما انسان‌ها نیست.

طبق فرمایش امام کاظم (ع) عقل حجت درونی است (همان، ج ۱، ص ۳۵، ح ۱۲) که آن را ملاک فهم انسان از دین و قرآن شمرده‌اند. عقل معیاری برای تمییز حق از باطل، صواب از خطا، سعادت از شقاوت است و در همه امور به شریف‌ترین و استوارترین راه‌ها امر می‌کند (مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۸۸). پس مفسر با پذیرش اعتبار عقل در حوزه فهم قرآن می‌تواند به تفسیر صحیحی از آیات دست یابد چنانکه اهل بیت نیز در تفسیر از آن استفاده کرده‌اند.

۲-۱-۳- اصل وجود لایه‌ها و بطون در قرآن

یکی دیگر از اصول تفسیری مبنایی، اصل وجود بطن در قرآن است که روایات بسیاری در این زمینه وارد شده است. در برخی از روایات به صراحت به وجود ظهر و بطن در قرآن اشاره شده است. در روایتی نبوی آمده است «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنَاً وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ»^۱ (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۱۰۷).

شود و چون دگرگونی عارضش شود از نابودی این نباشد، به علاوه، در این صورت میان پدیدآورنده و پدیدشده و میان قادر و آنچه زیر قدرت است و میان خالق و مخلوق فرقی نیست، خدا از چنین گفتار برتری بسیار دارد، او خالق همه چیز است بدون آنکه به آن‌ها نیازی داشته باشد و چون بی‌نیاز است اندازه و چگونگی نسبت به او محال است - مطلب را بفهم ان شاء الله تعالی.

۱. «قرآن دارای ظاهر و باطن است و برای بطن هر آیه، بطنی دیگر تا هفت بطن است.»

باید توجه داشت دو واژه «ظهر» و «بطن» در مقابل یکدیگر به کار می‌روند. درباره قرآن نیز چنین امری وجود دارد. در کتاب‌های لغت نیز ظهر را خلاف بطن دانسته‌اند: «الظَّهْرُ: خِلَافُ الْبَطْنِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۳۷/ ابن منظور، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۵۲۰). علت وجود چنین امری در قرآن، بیان ساده و قابل فهم مفاهیم و معارف والا در قرآن هست که باعث وجود لایه‌های متفاوت معنایی در آن شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۷۳).

در اصول کافی از سه روایت که به وجود بطن در قرآن اشاره کرده‌اند، می‌توان اصل وجود لایه‌ها و بطون در قرآن را اثبات نمود. برای نمونه هنگامی که محمد بن منصور از امام کاظم (ع) درباره آیه ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ﴾^۱ (اعراف: ۳۳/ ۷) سؤال می‌کند، حضرت در پاسخ او، هم به تفسیر آیه می‌پردازند و هم باطن آن را بیان می‌کنند، چنانکه فرمودند: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ، فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ؛ وَالبَّاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أئِمَّةُ الْجَوْرِ، وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ؛ وَالبَّاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أئِمَّةُ الْحَقِّ»^۲ (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۲۵۷، ح ۱۰).

پس با توجه به فرمایش امام (ع) از قاعده کلی وجود ظهر و بطن برای قرآن، همه حرام‌ها و حلال‌های بیان‌شده در قرآن، ظاهر دانسته می‌شود و باطن آن‌ها به ترتیب، ائمه جور و ائمه حق هستند.

علت انطباق محرمات بر ائمه جور و انطباق حلال‌ها بر ائمه حق، یا به این دلیل است که هر یک از دو گروه، سببی برای قرب به خدا یا برعکس، دوری از خداوندند و یا به علت متناسب بودن هر سببی با اعمال آن دو گروه است (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۹۴).

البته باید توجه داشت که روایات دربردارنده تأویل آیات، به نوعی نشان‌دهنده این اصل تفسیری است که به دلیل تعداد زیاد این دسته از روایات (۲۱۲ روایت) (ر.ک. عقیقی، ۱۳۹۳، پیوست‌ها) از ذکر آن‌ها خودداری می‌شود و روایاتی که به‌طور صریح اشاره به باطن آیات داشته‌اند، لحاظ شده است.

۱. «بگو پروردگار من همه کارهای زشت را، آنچه عیان است و آنچه نهان است، حرام کرده»

۲. «برای قرآن ظاهری و باطنی است، همه آنچه را خدا در قرآن حرام کرده ظاهر قرآن است و باطن آن پیشوایان جور هستند و همه آنچه را خدای تعالی در قرآن حلال فرموده ظاهر قرآن است و باطن آن پیشوایان حق (ائمه معصومین علیهم السلام) هستند.»

روایاتی از اصول کافی که می‌توان اصول مبنایی را به وسیله آنها اثبات نمود در قالب جدول و نمودار به شرح ذیل است:

جدول شماره ۱: اصول مبنایی مستفاد از روایات اهل بیت (ع) در اصول کافی

اصول تفسیری	روایت
اصل امکان فهم‌پذیری قرآن برای همگان	کلینی، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۳؛ ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۱
اصل اعتبار عقل در حوزه فهم قرآن	کلینی، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۱۱؛ ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۲؛ ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۱۰؛ ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۶
اصل وجود لایه‌ها و بطون در قرآن	کلینی، ج ۲، ص ۲۵۷، ح ۱۰؛ ج ۴، ص ۵۹۵، ح ۲

۲-۲- اصول روشی مستفاد از روایات اهل بیت

هر مفسری بر اساس اصول تفسیری منتخب خود، قلمرو و گستره روش‌های خود را ترسیم کرده و تفسیرش را سامان می‌دهد، بنابراین برخی از اصول، ناظر بر ابزاری است که مفسر برای فهم، آن را به کار می‌گیرد که از این‌گونه اصول، با عنوان اصول روشی یاد می‌شود. اینک به بررسی این اصول با توجه به روایات قرآنی اهل بیت (ع) در اصول کافی پرداخته می‌شود.

۲-۲-۱- اصل توجه به قرآن به عنوان منبع تفسیر قرآن

قرآن به عنوان نخستین و مهم‌ترین منبع تفسیر، در تفسیر رسول الله (ص) و ائمه اطهار (ع) به روشنی دیده می‌شود و تفسیر قرآن به قرآن همواره مورد تأیید ایشان بوده است. چنانکه امیرالمؤمنین فرموده‌اند: «يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا»^۱ (نهج البلاغه، ص ۶۱).

سایر مفسران از صحابه و تابعان تا به امروز برای رفع ابهام آیات قرآن از دیگر آیات بهره برده‌اند (ر.ک. طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، صص ۴-۱۲). مفسران، این روش را «بهترین نوع تفسیر» (ابن تیمیه، بی تا، ص ۹۳)، «اولین راه در طلب تفسیر قرآن» (عک، ۱۴۰۶، ص ۷۹) و «کارآمدترین شیوه تفسیر» (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۶۱) دانسته‌اند.

از ۱۰ روایت در اصول کافی (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۴۹، ح ۲؛ ج ۱، ص ۴۸۱، ح ۶؛ ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۱۱؛ ج ۱، ص ۶۱۶، ح ۴؛ ج ۱، ص ۶۶۸، ح ۱۰؛ ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۱؛ ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۶؛

۱. «بعض قرآن گواه بعض دیگر است».

ج ۱، ص ۲۴۴، ح ۹؛ ج ۱، ص ۶۳۷، ح ۲؛ ج ۲، ص ۷، ح ۱) می توان اصل توجه به قرآن به عنوان منبع تفسیر قرآن را اثبات نمود. حماد نصیبی از امام صادق (ع) درباره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ (اخلاص: ۱/۱۱۲) می پرسد و امام در پاسخ او چنین می فرماید: «نِسْبَةُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ أَحَدًا، صَدَدًا، أَزَلِيًّا، صَدِيدًا، لَا ظِلَّ لَهُ يُمَسِّكُهُ، وَ هُوَ يُمَسِّكُ الْأَشْيَاءَ بِأَظْلَتِهَا، عَارِفٌ بِالْمَجْهُولِ، مَعْرُوفٌ عِنْدَ كُلِّ جَاهِلٍ، فَرْدَانِيًّا، لَا خَلْقَهُ فِيهِ، وَ لَا هُوَ فِي خَلْقِهِ، غَيْرُ مَحْسُوسٍ وَ لَا مَجْسُوسٍ، لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، عَلَا فَقَرَبَ، وَ دَنَا فَبَعَدَ، وَ عَصَى فَعَفَرَ، وَ أَطِيعَ فَشَكَرَ، لَا تَحْوِيهِ أَرْضُهُ، وَ لَا تَقْلَهُ سَمَاوَاتُهُ حَامِلُ الْأَشْيَاءِ بِقُدْرَتِهِ، دِيمُومِيٌّ، أَزَلِيٌّ، لَا يَنْسَى وَ لَا يَلْهُو، وَ لَا يَغْلُظُ وَ لَا يَلْعَبُ، وَ لَا لِإِرَادَتِهِ فَضْلٌ، وَ فَضْلُهُ جَزَاءٌ، وَ أَمْرُهُ وَاقِعٌ ﴿لَمْ يَلِدْ﴾ فَيُورَثُ ﴿وَ لَمْ يُولَدْ﴾ فَيُشَارِكُ ﴿وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾»^۱ (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۲).

همان طور که در عبارات پایانی دیده می شود امام (ع) با استناد به آیات دیگر سوره اخلاص، آیه ابتدایی این سوره را توضیح داده اند.

۲-۲-۲- اصل توجه به سنت پیامبر اکرم (ص)

رسول اکرم (ص) از سوی خداوند عهده دار تبیین آیات قرآن بودند و در آیات قرآن نیز به این رسالت پیامبر (ص) اشاره شده است: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل: ۱۶/۴۴) و ﴿وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ﴾^۳ (جمعه: ۶۲/۲). از آنجاکه حکمت خداوند اقتضا

۱. «این آیه معرفی خدا به خلقتش است: او یکتاست، مقصود مخلوق [بی خلل] است، همیشگی است، نیاز مخلوق به اوست، او را دست آویزی نباشد که نگاهش دارد، بلکه او همه چیز را با دست آویزشان نگه دارد، مجهول را شناسد و نزد هر جاهلی معروف است، یکتاست، نه مخلوقش در او باشند و نه او در مخلوقش، محسوس نیست و به لمس در نیاید، دیدگان درکش نکنند، بلند است تا آنجا که نزدیک است (رتبه علم و قدرتش به قدری بالاست که به همه مخلوقش از نزدیک احاطه دارد)، نزدیک است تا آنجا که دور است، نافرمانی شود و بیمارزد، اطاعت شود و پاداش دهد، زمینش او را فرانگیرد و آسمان هایش حامل او نگردند، او با قدرتش همه چیز را برداشته، بی پایان و بی آغاز است، فراموش نکند، بیهوده گری ننماید، غلط نرود، بازی نکند، خواستش را منعی نیست، داوریش پاداش است و فرمانش جاریست: فرزند ندارد تا ارثش برند، زائیده نیست تا شریکش باشند (تا پدرانش انباز او بلکه بالاتر از او باشند) و هیچ کس همتای او نیست».

۲. «و ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی».

۳. و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد.

می‌کند با رحلت پیامبر، معارف الهی از بین نرود، خداوند ائمه اطهار (ع) را یکی پس از دیگری عهده‌دار رساندن معارف قرآن به مردم قرار داد؛ بنابراین اهل بیت (ع) دانش خود را از پیامبر اکرم (ص) به ارث برده‌اند، چنانکه در برخی از احادیث دیده می‌شود که معصوم (ع) در ابتدای روایت، کلام خود را از پدران بزرگوار خویش نقل می‌کند تا به پیامبر اکرم (ص) می‌رساند؛ پس بدیهی است که در بسیاری از موارد در تفسیر خویش به بیان تفسیر آن حضرت استناد کنند (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۵۴۱، ح ۳).

همچنین در زمان پیامبر اکرم (ص)، معاصران آن حضرت، بیان‌های ایشان را در شرح و تفسیر یا رفع اجمال یا تقیید و تخصیص آیه‌ها دریافت کرده و بدون هیچ دغدغه خاطری می‌پذیرفتند؛ بعدها صحابیان، خود در مقام تفسیر آیات به سخنان پیامبر اکرم (ص) استناد می‌کردند (معرفت، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۳۷).

یکی از اصول مستفاد از گفتارهای قرآنی اهل بیت (ع) در تفسیر قرآن، توجه به جایگاه و تفسیر و سخنان حضرت رسول (ص) است. در اصول کافی پنج روایت (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۴۵۴، ح ۱۴؛ ج ۱، ص ۵۴۱، ح ۳؛ ج ۱، ص ۵۲۲، ح ۱؛ ج ۲، ص ۷، ح ۱؛ ج ۳، ص ۳۵، ح ۴) در بردارنده این اصل تفسیری است. برای نمونه امام باقر (ع) درباره آیه ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾^۱ (حجر: ۱۵ / ۷۵) فرمودند: «هُمُ الْأَئِمَّةُ (ع)». در ادامه به کلام رسول خدا در این زمینه اشاره می‌کنند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ؛ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾» (همان، ج ۱، ص ۵۴۱، ح ۳).

درواقع امام (ع) در بیان مقصود آیه فوق از کلام پیامبر اکرم (ص) استفاده کرده و آن را توضیح می‌دهند. شارحان ذیل این روایت بیان کرده‌اند که «فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى» متعلق به «قَالَ» است یعنی عبارت چنین بوده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي تَأْوِيلِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾: اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ تَعَالَى»؛ بنابراین، قول رسول خدا (ص) بیان تأویل آیه است (مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۳۳۸).

همچنین در روایت دیگری (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۵۲۲، ح ۱) امام باقر (ع) برای توضیح آیه ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (نحل: ۱۶ / ۴۳؛ انبیاء: ۲۱ / ۷) قول پیامبر اکرم (ص) را

۱. «برای باریک‌بینان در آن امر نشانه‌هاست».

بیان می‌کنند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): الذُّكْرُ أَنَا، وَالْأُنثَى أَهْلُ الذُّكْرِ»^۱ و در ادامه روایت، امام (ع) درباره آیه ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾^۲ (زخرف: ۴۳ / ۴۴) می‌فرماید: «نَحْنُ قَوْمُهُ، وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ»^۳.

در این روایت، پیامبر اکرم (ص) به تأویل آیه اشاره فرمودند، زیرا ظاهر آیه اقتضا می‌کند اهل ذکر، اهل کتاب باشند. آیت الله معرفت «عدم تمایز میان ساحت تفسیر و ساحت تأویل» را یکی از آسیب‌های فهم روایات تفسیری می‌داند و به‌عنوان نمونه به روایاتی که منظور از ﴿أَهْلَ الذُّكْرِ﴾ در آیه فوق را آل محمد (ص) دانسته‌اند، اشاره می‌کنند. ایشان با مقایسه ظاهر دو آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۴ (نحل: ۱۶ / ۴۳) و ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۵ (انبیاء: ۲۱ / ۷) نتیجه می‌گیرند که خطاب آیه متوجه مشرکان است، زیرا آن‌ها نزول وحی بر پیامبر یا بر یکی از آنان را و اینکه پیامبر، انسانی باشد که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود، بعید می‌شمردند. بنابراین ظاهر آیه نشان می‌دهد که مراد از ﴿أَهْلَ الذُّكْرِ﴾ اهل کتاب‌اند. اما روایاتی در تأویل آیه آمده است که مفهوم عامی را افاده می‌کند، به‌طوری‌که هر دانشمندی را که دارای فرهنگ و معرفت باشد شامل می‌شود و در پیشاپیش آنان امامان (ع) قرار می‌گیرند. پس این‌گونه برداشت کلی، تأویل آیه و مفاد باطن آن است و ربطی به تفسیر که مفاد ظاهر آیه است ندارد. باین‌وجود برخی برای توجیه این روایات که آن را تفسیر آیه پنداشته‌اند دچار تکلف شده‌اند (معرفت، ۱۴۱۶، ص ۶۷۹).

۲-۲-۳- اصل توجه به مفاهیم عرفی و مسائل زبانی

برای فهم و تفسیر الفاظ قرآن در درجه نخست باید معانی لغوی و مفاهیم مفردات قرآن کریم دانسته شود و با توجه دقیق به ویژگی‌های مفهومی هر واژه، به تفسیر آیات اقدام گردد. به دلیل اهمیت شناخت واژه‌های قرآن، دانشمندان علوم قرآن و مفسران اهتمام ویژه‌ای نسبت به

۱. «مقصود از ذکر من هستم و امامان اهل ذکر باشند».

۲. «هانا قرآن برای تو و قوم تو ذکر است و به زودی از آن بازخواست می‌شوید».

۳. «مائیم قوم او و مائیم بازخواست‌شدگان [سؤال‌شوندگان]».

۴. «و پیش از تو [هم] جز مردانی که بدیشان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم. پس اگر نمی‌دانید، از اهل ذکر بپرسید».

۵. «و پیش از تو [نیز] جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم. اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید».

این قاعده دارند. چنانکه از مجاهد نقل شده است: بر کسی که ایمان به خدا و آخرت دارد، روا نیست بدون آگاهی بر لغات عرب درباره تفسیر کلام خدا سخن بگوید (زرکشی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۹۱). «در سیره عقلا نیز معنا و مقصود کلام را بر اساس مفاهیم عرفی کلمات - معنایی که مردم آشنا با آن زبان از کلمات می فهمند - یا ادبیات ویژه آن زبان به دست می آورند» (بابایی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۰۳).

اهل بیت (ع) در برخی از روایات برای بیان مراد آیه از مسائل زبانی و مفاهیم عرفی در لغت عرب استفاده نموده اند، یعنی با اشاره به کاربرد معنایی واژه در عرف عرب یا با در نظر گرفتن ریشه و یا مشتقات واژه، آن را تفسیر کرده اند. بنابراین، اصل تفسیری دیگری که از روایات معصومان (ع) می توان استخراج نمود، اصل توجه به مفاهیم عرفی و مسائل زبانی است.

این اصل در چهار روایت اصول کافی (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۳؛ ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۱؛ ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۴؛ ج ۲، ص ۳۸۲، ح ۳۸) دیده می شود. البته باید توجه داشت که توضیحات اهل بیت (ع) درباره واژگان قرآنی از تنوع خاصی برخوردار است (برای اطلاع بیشتر ر.ک. معارف، ۱۳۸۷، ص ۱۸۵). در برخی از روایات، توضیح بر اساس زبان و ادبیات عرب بوده است. برای نمونه امام صادق (ع) درباره آیه ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾^۱ (مدثر: ۷۴/۴۳ و ۴۲) فرمودند: «عَنِّي بِهَا لَمْ نَكُ مِنَ اتِّبَاعِ الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - فِيهِمْ: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾»^۲ (واقعه: ۵۶/۱۱-۱۲). سپس در تعلیل این معنا می فرمایند: «أَمَا تَرَى النَّاسَ يُسْمَوْنَ الَّذِي يَلِي السَّابِقَ فِي الْحَلْبَةِ مُصَلِّي، فَذَلِكَ الَّذِي عَنِّي»^۳ و در پایان روایت، مقصود از عبارت ﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾ را «لَمْ نَكُ مِنَ اتِّبَاعِ السَّابِقِينَ»^۴ بیان می کنند (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۳۸۲، ح ۳۸).

در این روایت به استعمال لغوی و مفهوم عرفی «مصلی» اشاره شده است که در مسابقات اسب دوانی به کار می رود. به اسب اول، «سابق» و به اسبی که پشت سر آن می رود «مصلی»

۱. «چه چیز شما را روانه دوزخ کرد؟ گویند: ما از نمازگزاران نبودیم.»

۲. «مراد از آن پیروی نکردن از ائمه ای است که خداوند درباره آنها فرموده: «سبقت گیرندگان سبقت گیرنده، آنها مقربان هستند.»

۳. «مگر نمی بینی که مردم اسبی را که در مسابقه پشت سر سابق است مصلی نامند؟ همین معنی مقصود است.»

۴. «یعنی پیرو پیشروان نبودیم.»

می‌گویند (نک: فراهیدی، ۱۴۱۲، ج ۸، ص ۲۱۵ / فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۳۴۶ / مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۹، ص ۶۰۸) از این رو «مصلی» به معنای «پی‌رو» است. با این توضیحات در این روایت دو تأویل وجود دارد: مراد از «سابقین» ائمه (ع) است و مراد از «مصلین»، پیروان ائمه (ع). در روایت دیگری از امام صادق (ع) درباره کیفیت «نفخ روح» در آیه ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱ (حجر: ۲۹ / ۱۵) سؤال می‌شود. ابتدا امام (ع) روح را مشتق از «ریح» دانسته^۲ و سپس در توضیح آیه می‌فرماید: «وَإِنَّمَا أَخْرَجَهُ عَنْ لَفْظَةِ الرِّيحِ لِأَنَّ الْأَرْوَاحَ مُجَانِسَةٌ لِلرِّيحِ...»^۳. در ادامه، حضرت علت اضافه «روح» به خدا در تعبیر ﴿رُوحِي﴾ را از باب «تشریف» و برگزیدن و اصطغای این روح بر سایر ارواح دانسته‌اند چنانکه در تعبیری چون «بیتی» و «خلیلی» دیده می‌شود^۴ (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۳).

در این روایت، امام (ع) با توجه به ریشه واژه «روح» به توضیح آن و آیه مربوط به آن پرداخته‌اند. همچنین عبارت «كَمَا قَالَ لَبِيتٍ مِنَ الْبُيُوتِ بَيْتِي...» در بیان دلیل اضافه شدن روح به خداوند (روحی) است که از استعمال‌های عرف است.

در برخی از روایات، اهل بیت (ع) با استفاده از قواعد ادبیات عرب -از جمله تشبیه، کنایه و غیره- مراد آیه‌ای را برای مخاطب بیان کرده‌اند. در یک روایت از اصول کافی این اصل وجود دارد:

روزی امام کاظم (ع) دو آیه ابتدایی سوره عنکبوت را تلاوت فرمودند و از واژه «فتنه» در این آیه سؤال کردند. معمر بن خلاد که مخاطب امام (ع) بود آن را امتحان در دین دانست^۵. حضرت با تمثیلی پاسخ او را تأیید کردند. امام «امتحان شدن مردم» را به «پالایش و زدودن طلا از ناخالصی‌ها» تمثیل کرده‌اند که نتیجه آن پاک و خالص شدن است: «يَفْتَنُونَ كَمَا يَفْتَنُ الذَّهَبُ. ثُمَّ قَالَ: يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ»^۶ (همان، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۴ / برای نمونه‌ای دیگر نک: همان،

۱. «از روح خودم در او دمیدم.»

۲. «إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرِّيحِ، وَإِنَّمَا سَمِيَ رُوحًا لِأَنَّهُ اشْتَقَّ اسْمَهُ مِنَ الرِّيحِ.»

۳. «و چون ارواح همجنس باد باشند روح را از لفظ ریح بیرون آورد و آن را به خود نسبت داد.»

۴. «وَإِنَّمَا أَضَافُهُ إِلَى نَفْسِهِ لِأَنَّهُ اصْطَفَاهُ عَلَى سَائِرِ الْأَرْوَاحِ، كَمَا قَالَ لَبِيتٍ مِنَ الْبُيُوتِ بَيْتِي، وَرَسُولٍ مِنَ الرُّسُلِ: خَلِيلِي، وَأَشْبَاهَ ذَلِكَ، وَكُلُّ ذَلِكَ مَخْلُوقٌ، مَصْنُوعٌ، مُحَدَّثٌ، مَرْبُوبٌ، مُدَبَّرٌ.»

۵. «الْفِتْنَةُ فِي الدِّينِ.»

۶. «امتحان می‌شوند، چنان که طلا امتحان می‌شود، و باز فرمود: خالص و پاک می‌شوند، چنان که طلا پاک می‌شود.»

ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۱). در این روایت، امام (ع) با بیان توصیفی ذیل واژه «فتنه» از صنعت تشبیه نیز استفاده کرده‌اند (ر.ک. معارف، ۱۳۸۷، ص ۱۹۳).

۲-۲-۴- اصل تعمیم آیه

اعتبار داشتن عموم لفظ، قاعده‌ای اساسی و فراگیر در احکام شریعت است. هرچه از منابع وحی و رسالت در مورد بیان احکام خداوند صادر می‌شود به مورد خاصی اختصاص نیافته است. در واقع شرع برای حل حوادث به وجود نیامده بلکه شریعتی برای همگان است؛ به همین دلیل فقیهان، خصوصیات موردی را الغا نموده و اطلاق حکم را در نظر می‌گیرند، خواه اطلاق لفظی باشد یا مقامی. این قاعده درباره همه احکام شریعت در قرآن و سنت جاری است. اما در مورد قرآن تأکید بیشتری می‌شود و فقیهان و عالمان از وجه عام به آیه می‌نگرند و به خصوص مورد، توجهی ندارند (معرفت، ۱۳۹۸، ص ۱۲۰).

سیوطی در کتاب الاتقان فی علوم القرآن نیز بحثی درباره اعتبار عموم لفظ یا خصوص سبب طرح کرده است و عموم لفظ را معتبر دانسته و یکی از دلایل اعتبار عموم لفظ را احتجاج صحابه و دیگران و رواج این باور در میان آن‌ها دانسته است (سیوطی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۲۳).
با توجه به روایات اهل بیت (ع)، چنین اصلی در روش اهل بیت (ع) در تفسیر آیات وجود دارد، زیرا در بسیاری از روایات، امام (ع) در توضیح آیه یا یک موضوع، به آیاتی از قرآن استشهاد می‌کنند که گاه درباره گروه یا واقعه‌ای خاص است اما حضرت آن را به عموم سرایت می‌دهد. بنابراین، یکی از اصول تفسیری مستفاد از روایات اهل بیت (ع) تعمیم آیه است.

در میان روایات اصول کافی از چهار روایت (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۶۶۰، ح ۱؛ ج ۳، ص ۴۰۰، ح ۲۸؛ ج ۳، ص ۶۹۹، ح ۱۹؛ ج ۴، ص ۱۶۴، ح ۴) می‌توان این اصل تفسیری را برداشت کرد. در روایتی از امام صادق (ع) این اصل به صورت یک قاعده صریح آمده است: «إِنَّ الْآيَةَ تَنْزِلُ فِي الرَّجُلِ، ثُمَّ تَكُونُ فِي أَتْبَاعِهِ»^۱ (همان، ج ۴، ص ۱۶۴، ح ۴).

همچنین امام صادق (ع) درباره آیه ﴿الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾^۲ (رعد: ۲۱ / ۱۳) فرموده‌اند: «نَزَلَتْ فِي رَحِمِ آلِ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ - وَ قَدْ تَكُونُ فِي قَرَابَتِكَ»^۳ و در پایان به

۱. «آیه در باره مردی نازل شده و سپس در باره پیروان او هم می‌باشد».

۲. «کسانی که آنچه را خدا به پیوندش فرمان داده می‌پیوندند».

۳. «در باره رحم آل محمد علیه و آلہ السلام نازل شده و در باره خویشان تو هم می‌باشد».

این نکته اشاره می‌کند: «فَلَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ يَقُولُ لِلشَّيْءِ: إِنَّهُ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ»^۱ (همان، ج ۳، ص ۴۰۰، ح ۲۸). این عبارت به اصل تعمیم آیات قرآن اشاره دارد و اینکه نباید آیات را مربوط به زمان یا گروه خاصی بدانیم. چنانکه امام باقر (ع) هم فرموده‌اند: «... لَوْ أَنَّ الْأَيَّةَ إِذَا نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ أَوْلِيكَ الْقَوْمِ مَاتَتِ الْأَيَّةُ لَمَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ...»^۲ (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱ ص ۱۰، ح ۷).

۲-۲-۵- اصل در نظر گرفتن سطح فهم مخاطب

در نظر گرفتن سطح فهم مخاطب، یکی از اصول تفسیری مستفاد از روش تفسیری اهل بیت (ع) است. امروزه چنین اصلی در تفاسیری که برای مخاطبان گوناگون مانند کودکان، نوجوانان، بزرگسالان، عموم مردم و پژوهندگان علم نوشته می‌شود مدنظر است.

از پنج روایت در اصول کافی (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۲۴۴، ح ۱۰؛ ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۱۱؛ ج ۱، ص ۶۵۰، ح ۲؛ ج ۱، ص ۶۶۱، ح ۲؛ ج ۲، ص ۲۵۶، ح ۹) می‌توان اصل در نظر گرفتن سطح فهم مخاطب را اثبات نمود. در برخی از روایات، اهل بیت (ع) برای پاسخ به برخی از سؤال‌ها درباره آیات، از مثال‌هایی ساده و در حد فهم افراد استفاده کرده‌اند. برای نمونه، هشام بن حکم از شاگردان امام صادق (ع) که در مواجهه با سخنی از ابوشاکر دیصانی دهری مذهب (مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۷۱) درمی‌ماند، آن سخن را با امام (ع) در میان می‌گذارد و حضرت با طرح سؤالی ساده، پاسخ ابوشاکر را بیان می‌کنند. هشام روایت را چنین نقل کرده است: ابوشاکر گفت: «إِنَّ فِي الْقُرْآنِ آيَةً هِيَ قَوْلُنَا، قُلْتُ: مَا هِيَ؟ فَقَالَ: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ﴾ (زخرف: ۴۳/۸۴)»^۳ هشام نمی‌دانست پاسخ او را چگونه بدهد و هنگامی که نزد امام صادق (ع) رفت و آن ماجرا را گزارش داد، حضرت چنین فرمودند: «هَذَا كَلَامٌ زَنْدِيقِي خَبِيثٌ، إِذَا رَجَعْتَ إِلَيْهِ، فَقُلْ لَهُ: مَا اسْمُكَ بِالْكُوفَةِ؟ فَإِنَّهُ يَقُولُ: فُلَانٌ، فَقُلْ لَهُ: مَا اسْمُكَ بِالْبَصْرَةِ؟ فَإِنَّهُ يَقُولُ: فُلَانٌ، فَقُلْ: كَذَلِكَ

۱. «از کسانی مباش که به چیزی [آیه‌ای] گویند: در باره يك مورد است.»

۲. «آیه وقتی درباره گروهی نازل می‌شد، اگر پس از مرگ آن گروه آیه نیز می‌مُرد، از قرآن چیزی باقی نمی‌ماند...»

۳. «ابوشاکر دیصانی گفت: آیه‌ای در قرآن است که گفته ما را می‌رساند گفتیم: کدام آیه؟ گفت: (اوست که در آسمان

معبود و در زمین معبود است)».

اللَّهُ رَبُّنَا فِي السَّمَاءِ إِلَهُ، وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ، وَ فِي الْبِحَارِ إِلَهُ، وَ فِي الْفَقَارِ إِلَهُ، وَ فِي كُلِّ مَكَانٍ إِلَهُ»^۱
 هنگامی که هشام بن حکم این پاسخ را به ابوشاکر رساند، او چنین گفت: «هَذِهِ نُقِلَتْ مِنَ الْحِجَازِ»^۲
 (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۱۱).

قابل توجه است که عبارت «هَذَا كَلَامُ زَنْدِيقِ خَبِيثٍ» نشان‌دهنده آگاهی امام (ع) از عقاید فرقه‌های مختلف است و ایشان برای پاسخ دادن به او، اعتقاد او را در نظر گرفته‌اند. از آنجاکه مخاطب حضرت، غیرموحد است، امام (ع) بر مبنای اصول عقلی و مسلمات پذیرفته‌شده نزد عقل و مشاهدات حسی پاسخ داده‌اند درحالی‌که در مقابل مخاطب موحد، می‌توانند بر پایه نقل سخن بگویند (نیل ساز، رحمان ستایش، شیخ بهایی، ۱۳۹۰، ص ۳۱). در پایان روایت، منظور ابوشاکر از عبارت «هَذِهِ نُقِلَتْ مِنَ الْحِجَازِ» این است که پاسخ هشام از جانب شخص او نیست (مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۱۱۶) بلکه از امام صادق (ع) گرفته است.

در مقابل، گاه اهل بیت (ع) در پاسخ برخی افراد، معنای باطنی آیه را ارائه می‌دادند زیرا مخاطب را دارای ظرفیت پذیرش آن مطالب می‌دیدند (ر.ک. کلینی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۴۳۰، ح ۳). اهل بیت (ع) همواره با توجه به دین مخاطب، گرایش‌های مذهبی، میزان پای‌بندی به اصول اعتقادی و درجه ایمان و تقوای مخاطب با او سخن می‌گفتند به گونه‌ای که خطاب معصوم (ع) به مسلمان و غیرمسلمان، شیعه و غیرشیعه، امامی و غیرامامی، غالی و قاصر و حتی مؤمن و غیر مؤمن با یکدیگر متفاوت و هر یک متناسب با شرایط شخص است.

روایاتی از اصول کافی که می‌توان اصول روشی را به‌وسیله آن‌ها اثبات نمود در قالب جدول و نمودار به شرح ذیل است:

جدول شماره ۲: اصول روشی مستفاد از روایات اهل بیت (ع) در اصول کافی

اصول تفسیری	روایت
اصل توجه به قرآن به عنوان منبع تفسیر قرآن	کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۱؛ ج ۱، ص ۲۴۴، ح ۹؛ ج ۱، ص ۳۴۹، ح ۲؛ ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۶؛ ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۱۱؛ ج ۱، ص ۴۸۱، ح ۶؛ ج ۱، ص ۶۱۶، ح ۱۱

۱. «این سخن زندیقی خبیث است، چون به سویس باز گشتی به او بگو، اسم تو در کوفه چیست؟ او می‌گوید: فلان، سپس بگو اسم تو در بصره چیست؟ او می‌گوید همان فلان، پس بگو همچنین اسم خدای پروردگار ما، در آسمان معبود است و در زمین معبود است و در دریاها و در بیابان‌ها و در همه جا معبود است.»
۲. «این جواب از حجاز آمده است.»

ح ۴؛ ج ۱، ص ۶۳۷، ح ۲؛ ج ۱، ص ۶۶۸، ح ۱۰؛ ج ۲، ص ۷، ح ۱.	
کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۵۲۲، ح ۱؛ ج ۱، ص ۵۴۱، ح ۳؛ ج ۱، ص ۴۵۴، ح ۱۴؛ ج ۲، ص ۷، ح ۱؛ ج ۳، ص ۳۵، ح ۴.	اصل توجه به سنت پیامبر اکرم (ص)
کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۳؛ ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۱؛ ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۴؛ ج ۲، ص ۳۸۲، ح ۳۸.	اصل توجه به مفاهیم عرفی و مسائل زبانی
کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۶۶۰، ح ۱؛ ج ۳، ص ۴۰۰، ح ۲۸؛ ج ۳، ص ۶۹۹، ح ۱۹؛ ج ۴، ص ۱۶۴، ح ۴.	اصل تعمیم آیه
کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۲۴۴، ح ۱۰؛ ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۱۱؛ ج ۱، ص ۶۵۰، ح ۲؛ ج ۱، ص ۶۶۱، ح ۲؛ ج ۲، ص ۲۵۶، ح ۹.	اصل در نظر گرفتن سطح فهم مخاطب

نتیجه گیری

تفاسیر روایی از جمله منابعی هستند که در آن‌ها می‌توان به روایات تفسیری دست یافت اما این کتب، مجموعه کاملی از روایات تفسیری را در بر ندارند چنانکه دو کتاب تفسیری البرهان و نور الثقلین برای رفع این نقیصه از منابع روایی گوناگونی بهره گرفته‌اند. در این میان، اصول کافی به لحاظ تاریخی از نخستین آثاری است که توجه و اهتمام به قرآن را نشان می‌دهد، به‌گونه‌ای که در باب‌های جداگانه‌ای روایات مربوط به برخی از آیات قرآن در آن آمده است؛ بنابراین این کتاب ارزشمند می‌تواند منبع مناسبی برای استخراج اصول و قواعد تفسیری باشد. با بررسی و تحلیل روایات تفسیری در اصول کافی به دست آمد که اهل بیت (ع) در بیان تفسیر قرآن دارای اصول تفسیری مبنایی شامل (امکان فهم‌پذیری قرآن برای همگان) (دو روایت)، اعتبار عقل در حوزه فهم قرآن (چهار روایت)، وجود لایه‌ها و بطون در قرآن (دو روایت)، و اصول تفسیری روشی شامل توجه به قرآن به‌عنوان منبع تفسیر قرآن (ده روایت)، توجه به جایگاه پیامبر اکرم (ص) (پنج روایت)، توجه به مفاهیم عرفی و مسائل زبانی (چهار روایت)، توجه به تعمیم آیه (چهار روایت) و در نظر گرفتن سطح فهم مخاطب (پنج روایت) هستند.

یک مفسر با الگو گرفتن از این گونه روایات و در نظر گرفتن مسائل مربوط به قرآن (اصول مبنایی) و مسائل ناظر بر فضای آیات (اصول روشی) می‌تواند به تفسیر صحیحی از آیات قرآن دست یابد و از آفت‌هایی که تفسیر قرآن را تهدید می‌کند، دور بماند.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم؛ ترجمه: مکارم شیرازی، ناصر، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
- نهج البلاغه؛ بر اساس نسخه صبحی صالح، قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق.
۱. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین؛ *عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة*؛ قم: دار سیدالشهداء للنشر، ۱۴۰۵ ق.
۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم؛ *مقدمه فی اصول التفسیر*؛ بیروت: دار مکتبه الحیاة، بی تا.
۳. ابن فارس، احمد بن فارس؛ *معجم مقاییس اللغة*؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ ق.
۵. اخوان مقدم، زهره؛ «*اصول تفسیر برگرفته از روایات اهل بیت علیهم السلام*»؛ رساله دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۰ ش.
۶. بابایی، علی اکبر؛ *مکاتب تفسیری*؛ ج ۴، تهران: سمت، ۱۳۸۹ ش.
۷. جوادی آملی، عبدالله؛ *تسنیم: تفسیر قرآن کریم*؛ ج ۳، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۱ ش.
۸. خویی، ابوالقاسم؛ *البیان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۳، قم: المطبعة العلمية، بی تا.
۹. رجیبی، محمود؛ *روش شناسی تفسیر قرآن*؛ تهران: سمت، ۱۳۷۹ ش.
۱۰. زرکشی، محمد بن بهادر؛ *البرهان فی علوم القرآن*؛ به کوشش: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ ق.
۱۱. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر؛ *الاتقان فی علوم القرآن*؛ به کوشش: فواز احمد زمزلی، ج ۲، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۱۲ ق.
۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۱۳. طوسی، محمد بن حسن؛ *التبیان فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۴. عقیقی، مهدیه؛ «*اصول و قواعد تفسیری در روایات اصول کافی*»؛ پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۹۳ ش.
۱۵. عک، خالد عبدالرحمن؛ *اصول التفسیر و قواعد*؛ ج ۲، بیروت: دار النفاثس، ۱۴۰۶ ق.
۱۶. عیاشی، محمد بن مسعود؛ *تفسیر العیاشی*؛ به کوشش: هاشم رسولی محلاتی، تهران: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ ق.
۱۷. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ *العین*؛ قم: هجرت، ۱۴۰۹ ق.

۱۸. فیومی، احمد بن محمد؛ *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*؛ ج ۲، قم، مؤسسه دار الهجرة، ۱۴۱۴ ق.
۱۹. قاضی زاده، کاظم؛ مقیمی نژاد داورانی؛ محدثه؛ «حجیت فهم و تفسیر غیر معصومین از قرآن در روایات شیعه»؛ حدیث پژوهی، ش ۶، ۱۳۹۰ ش.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *الکافی*؛ قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ ق.
۲۱. مازندرانی، محمد صالح بن احمد؛ *شرح الکافی - الاصول و الروضة*؛ به کوشش: ابوالحسن شعرانی، تهران: المکتبة الاسلامیة، ۱۳۸۲ ق.
۲۲. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد؛ *تاج العروس من جواهر القاموس*؛ به کوشش: علی هلالی؛ علی سیری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۲۳. مصطفوی، حسن؛ *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۲۴. معارف، مجید؛ *شناخت حدیث، مبانی فهم متن - اصول نقد سند*؛ تهران: نبأ، ۱۳۸۷ ش.
۲۵. معرفت، محمدهادی؛ *التفسیر و المفسرون فی ثبوت التشیب*؛ مشهد: الجامعة الرضویة للعلوم الاسلامیة، ۱۴۱۶ ق.
۲۶. معرفت، محمدهادی؛ *التمهید*؛ قم: مهر، ۱۳۹۸ ق.
۲۷. مؤدب، سید رضا؛ *مبانی تفسیر قرآن*؛ قم: دانشگاه قم، ۱۳۸۸ ش.
۲۸. نیل ساز، نصرت؛ رحمان ستایش، محمدکاظم؛ شیخ بهایی، محمد مجید؛ «شناخت خصوصیات مخاطبان معصومان علیهم السلام و تأثیر آن در فهم حدیث»، علوم حدیث، ش ۶۱، ۱۳۹۰ ش.